

بازتاب فضایل و رذایل اخلاقی در اسرارالتوحید

مسروره مختاری

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی

حسن امیری مهر

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - نویسنده مسوول

چکیده

یکی از موضوعاتی که انسان ناخودآگاه به سوی آن کشیده می‌شود بحث از تهذیب نفس و پاکسازی وجود از صفات ناپسند است. شاعران و نویسندگان به عنوان قشر روشن‌فکر جامعه نقش کلیدی در این زمینه داشته و همواره حافظ مرزهای اخلاقی بوده‌اند. ابوسعید ابوالخیر عارف نامی ایران از معدود چهره‌های درخشان است که از یک سو در کنار عطار، مولانا و حافظ در جمع شاعران عارف و از دیگر سو در کنار اربابان سلوک و عارفان نامدار چون حلاج و بایزید قرار گرفته است. او ثمره اخلاق را اصلاح نفس و وسیله‌ای برای کسب فضایل و انتخاب رفتار درست در این جهان می‌داند تا آدمی را به سلامت به روز رستاخیز برساند و این همان غرضی است که شریعت نیز دارد. به باور وی پایه و اساس تمام اضطراب‌ها و بی‌قراری‌های آدمی در نفس یا خودخواهی‌های او نهفته است. نوشتار حاضر به بررسی فضایل و رذایل از نظر او اختصاص دارد که ایشان با مطرح کردن منافع فضایل و همچنین مضرات رذایل اخلاقی، انسان‌ها را به متحلی شدن به لباس فضایل و پرهیز از رذایل فرا می‌خواند.

کلیدواژه‌ها: ابوسعید ابوالخیر، اخلاق، اسرارالتوحید، رذایل، فضایل.

شیخ گفت: چرا این گوهرهای ریخته شده را جمع نمی‌کنید؟ مریدان گفتند: کو؟ کجاست؟ ما گوهری نمی‌بینیم. شیخ ما گفت: خدمت را! خدمت را!

۱. مقدمه

بدون تردید، خوب زیستن و رسیدن به سعادت، آرزوی هر انسانی است. آدمی همیشه در پی دستورات و فرامینی بوده است که بتواند با عمل به آنها، مناسبات خود را با دیگران شکل بخشد، تا از این طریق عمر خود را بگذراند و بقای حیات خویش را تضمین کند. از این رو، آدمی نیازمند نظام ارزش‌ها بوده است؛ نظامی که خوب و بد را برای او معین کند و در پیچ و خم زندگی راهنمای او باشد. اخلاق وسیله‌ای مؤثر برای بهتر زیستن است، پس فراگیری آن، لازمه حیات بشری است.

در میان همه علوم، علم اخلاق ضروری‌ترین علم برای انسان است؛ چرا که در تمام اوراق کتاب زندگی دخالت و نظر دارد، و بدون آن زندگی اجتماعی و فردی در ورطه سقوط است. طبیعت انسان میل به نفع طلبی دارد و این خود عاملی برای جلوگیری از برپایی جامعه آرمانی است. بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی از این طبیعت انسان ناشی می‌شود. از این رو علاوه بر قانون، به یک نیروی درونی به نام اخلاق نیاز است تا انسان‌ها را کنترل کند. پس فضایل اخلاقی نه تنها سبب رستگاری در قیامت است، بلکه وسیله‌ای برای سعادت و خوشبختی در زندگی دنیا هم محسوب می‌شود. در ادب فارسی تعالیم اخلاقی بازتاب گسترده‌ای در متون نظم و نثر فارسی دارد. از مشخصات بارز شعر و نثر کهن فارسی با همه تنوعی که از لحاظ اندیشه و احساس و مشرب گویندگانش در آن وجود دارد، ارزش‌های اخلاقی و انسانی است که چونان گوهرهای تابناک، جان و دل فضیلت‌جویان هنردوست را تاکنون از فروغ معنوی خود روشنی بخشیده و نوازش کرده و در طول حیات هزارساله خود راهنمای نسل‌ها و پرورش‌دهنده قرایح و استعدادهایی بسیار بوده است. مفاهیم اخلاقی در آثار بسیاری از نویسندگان زبان تا حدی است که می‌توان از آن‌ها به عنوان آیین تمام نمای تعالیم اخلاقی یاد کرد. در این میان ابوسعید ابوالخیر نیز از این خصیصه مستثنی نبوده و اقوال و سخنان او تجلی‌گاه مفاهیم والای انسانی و اخلاقی است. نظر به این‌که موضوع علم اخلاق جایگاه وسیعی در متون نظم و نثر گذشته ما دارد، ابتدا تعاریفی چند از این علم از نویسندگان مختلف نقل، و سپس به تعریف فضایل و رذایل اخلاقی و مصادیق و نمونه‌های آنها پرداخته می‌شود.

۱،۲. تعریف علم اخلاق

« اخلاق واژه‌ای عربی و جمع خُلق است و خُلق به معنای روش، طبع و سجتیه است» (فهیم‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۹). ابن مسکویه می‌گوید: «خُلق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند؛ بی‌آنکه نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد» (ابن مسکویه، ۱۳۸۱: ۱۵). «خواجه نصیر» در تعریف علم اخلاق چنین می‌نویسد: «[اخلاق] علم است به آن که نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی افعالی که به ارادت از او صادر شود، جمیل و محمود بود» (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۸). به تعبیر آیت‌الله مکارم شیرازی، «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید و به تعبیر دیگر، سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹: ۲۴/۱).

با وجود تشتت آرا در تعریف اخلاق، ما بایستی این نکته را مد نظر قرار دهیم که با یک مرتبه بخشش، خوی و ملکه سخاوت ایجاد نمی‌شود، بلکه باید به صورت یک ملکه در آید که از عادت بالاتر است، تا «خُلق» بر آن صدق کند. به عبارت دیگر، باید بر اساس آن صفت یا اوصاف صورت باطنی انسان شکل گیرد.

۲. اهمیت و فایده علم اخلاق

علم اخلاق از آن‌رو که فضیلت را از رذیلت و خیر را از شر می‌شناساند، همواره اهمیت داشته است. در قرآن کریم در سوره جمعه آیه ۲ هدف از فرستادن پیامبر (ص) تزکیه نفوس بیان شده است و در سوره مبارکه شمس پس از یازده قسم، پروردگار می‌فرماید: «قد افلح من زکها» یعنی به تحقیق کسی که تزکیه نفس کرد، رستگار شد. از این آیات استفاده می‌شود که تهذیب نفس هر چند مراتبی دارد و برخی از آن واجب و برخی مستحب است، اما امری حیاتی است که در اسلام جایگاه والایی دارد و پس از مسئله خدا و پیامبر (ص) نوبت به مسئله اخلاق می‌رسد و اگر تهذیب و تزکیه نباشد چه بسا اعتقادات اصلی از دست برود. در اهمیت علم اخلاق می‌توان گفت که «وجود انسان به گونه‌ای ضعیف و ناقص آفریده شده است؛ به گونه‌ای که باید خود، ابعاد هستی خویش را شکل دهد و به کمک قدرت اندیشه و اراده خویش استعدادها و مختلفش را شکوفا سازد و به کمال لایق خود برسد. اخلاق، استعدادی است که در وجود انسان نهفته است و برای آنکه انسان به کمال لایق خود برسد، باید این جنبه از وجودش را نیز شکوفا سازد (امید، ۱۳۸۱، ۱۶۶). «رسول گرامی اسلام نیز هدف از بعثت خویش را تتمیم مکارم اخلاق معرفی می‌نماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» من مبعوث شده‌ام که اخلاق حسنه را به اتمام رسانم. اولیای گرامی اسلام نیز برای آنکه پیروان خویش را به راه خودسازی و تزکیه نفس سوق دهند، آنان را به آموختن علم اخلاق موظف نموده و فرا گرفتن این علم را که از پایه‌های اساسی سعادت اجتماع است بر سایر علوم مقدم داشته‌اند» (فیض کاشانی، ۱۳۶۵: ۱).

اخلاق، هادی انسان در متحلی و آراسته‌شدن به صفات نیک و فضایل اخلاقی و دور شدن از زشتی‌ها و رذایل اخلاقی است. «فایده علم اخلاق، پاک ساختن نفس است از صفات رذیله و آراستن آن به ملکات جمیله، که از آن به تهذیب اخلاق تعبیر می‌شود؛ و ثمره تهذیب اخلاق، رسیدن به خیر و سعادت ابدیه است، و باید دانست که سعادت مطلق حاصل نمی‌شود مگر این‌که صفحه نفس در جمیع اوقات از همه اخلاق ذمیمه معرأ و به تمام اوصاف حسنه متحلی باشد. و اصلاح بعضی صفات یا در بعضی اوقات، اگرچه خالی از ثمر نیست، و لیکن موجب سعادت ابدیه نمی‌شود» (نراقی، ۱۳۸۷: ۳۵).

۳. فضایل و رذایل اخلاقی

محور علم اخلاق این است که رفتار و کردار انسان چگونه باید باشد؟ هیچ‌کس نمی‌تواند بدون اخلاق یا با اخلاقی بدون الگو و نظام زندگی کند؛ چون انسان ذاتاً موجودی کمال‌طلب و سعادت‌جو است به همین خاطر برای رسیدن به این مقاصد، دنبال راه‌هایی می‌گردد که بتواند او را به هدفش برساند. یکی از راه‌های مؤثر برای رسیدن به سعادت، متحلی بودن فرد به فضایل اخلاقی و دوری از رذایل آن است. «فضایل، ارزش‌های خدای است که از آن‌ها به عنوان ارزش‌های فطری و طبیعی یاد شده است؛ ارزش‌هایی که انسان را از راه معرفت و دانش و تمرین‌های عملی و ریاضت‌های شرعی آن‌ها را به دست می‌آورد. و هر آن‌چه ضد آن است و قرار داشتنش بر صفحه وجود انسان از قدر و قیمت او می‌خواهد و وی را به شرارت و گناه و مزاحمت برای دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها می‌کشاند رذایل نامیده می‌شود» (انصاریان، ۱۳۸۶: ۲۱).

پس یک سیر تکاملی را انسان برای به کمال رساندن نفس احتیاج دارد. علمای اخلاق حداقل ۴ مرحله را برای پیمودن این مسیر پیشنهاد نموده‌اند که عبارتند از:

اول: «تخلیه» یعنی پاکسازی و خالی کردن خود از خوی‌ها و عادات زشت و آلودگی‌های عالم ماده. دوم: «تجلیه» یعنی آراستن نفس به صفات پسندیده و مطلوب انسانی که پس از مرحله اول انجام می‌شود. سوم: «تحلیه» یعنی جلوه و ظهور یافتن و انکشاف کمالات انسانی.

چهارم: «فنا» یعنی مرحله وصول به کمال لایق در شأن انسان که خود را در جلوات خدا فانی می‌سازد و به چیزی جز خدا و خواست و رضای او توجه ندارد. (نوری، ۱۳۸۷: ۸).

می‌توان گفت اخلاق مذموم و ناپسند همچون پرده‌هایی انسان را از معارف الهی و فیض‌های قدسی دور می‌سازد؛ زیرا رذایل اخلاقی به منزله پوششی برای نفوس هستند که اگر برطرف نشوند حالات روحی و معنوی برای انسان رخ نمی‌دهد و معرفت و محبت و انس با خدا در دل‌های مشغول به غیر راه نمی‌یابد. گفتار رسول اکرم به این معنا اشاره دارد:

«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

اگر شیاطین اطراف دل‌های بنی آدم را نگرفته بودند، انسان‌ها می‌توانستند به ملکوت و باطن آسمان و زمین بنگرند (همان، ۹). خلاصه این که تا قلب، ترکیه و پاکسازی نشود، این معرفت و چراغ هدایت در قلب او روشن نمی‌شود، زیرا علم حقیقی مایه قرب درون است و همان طوری که نماز عبادت ظاهر است و جز با پاکسازی ظاهری درست نمی‌شود عبادت باطن هم جز به تطهیر درون از نجاسات باطنی که همان اخلاق زشت و ناپسند است درست نمی‌شود و صحیح نخواهد بود. تعلیم اسلام در باب اخلاق و خوی‌های پسندیده از قبیل: عدالت، سخاوت، شجاعت، تواضع، راستگویی، امانت، عفو، وفای به عهد، صبر، شکر، قناعت، زهد، صدق و اخلاص، کمک به درماندگان و ضعفا، احسان، گشاده رویی، اهمیت تعلیم و تعلم، احترام به پیران، اغتنام وقت و مانند اینها تأکید بسیار کرده است؛ از طرف دیگر، مردم را از داشتن اخلاق بد و خوی‌های ناپسند مانند: غیبت، سخن چینی، حسد، خشم و غضب، حب جاه و مقام، دنیا دوستی، ریا، بخل، عجب و تکبر و دیگر صفات زشت بر حذر داشته است.

۴. ابوسعید و اندیشه‌های اخلاقی ایشان

نام پدرش ابوالخیر بوده و به همین جهت به ابوسعید ابوالخیر شهرت یافته است. پدرش پیشه‌وری با مکتب و مال فراوان بوده که به مجالس صوفیه و خانقاه رفت و آمد داشته و از همان خردسالی ابوسعید را همراه خود به این مجالس می‌آورده است. ابوسعید ابوالخیر را به راستی می‌توان یکی از بزرگ‌ترین عرفا و معلمان اخلاق در کشور ایران به شمار آورد. با وجودی که او بیش از هزار سال پیش می‌زیسته است، هنوز بسیاری از گفته‌ها و اندرزهای اخلاقی او تازگی، ظرافت و ارزش خود را حفظ کرده و می‌توانند در زندگی راهنمای ما باشند. او از همان دوران کودکی ارادتی خاص به ذات باری تعالی داشته است. پدر ابوسعید از دوستداران سلطان محمود غزنوی بوده است و بر در و دیوار سرای خود تصویر سلطان و لشکریان و فیل‌های او را ترسیم نموده است، اما هنگامی که برای فرزند خردسال خود خانه‌ای می‌سازد و «چون خانه تمام شد و در گل گرفتند، شیخ بفرمود تا بر در و دیوار و سقف آن بنوشند که الله الله پدرش گفت: یا پسر این چیست؟ شیخ گفت: هر کسی بر دیوار خانه خویش نام امیر خویش نویسد» (محمدبن منور، ۱۳۷۱: ۱۷).

«ابوسعید در اخلاق و روان‌شناسی به این نتیجه رسید که اساس تمام اضطراب‌ها و بی‌قراری‌های آدمی در نفس یا خودخواهی‌های او نهفته است. روشنی و خوش‌بینی و امیدواری در تعلیم او جایگاه مهمی دارد. او حتی در خواندن قرآن وقتی به آیه عذاب می‌رسد از آن‌ها می‌گذرد و در اعتراض پای منبرها می‌گوید: «آن‌ها همه بشارت و مغفرت آمده است به چه خواهیم عیب کردن» آن درویش که پای منبر نشسته بود چیزی در دل گفت شیخ شنید و جواب داد: «و آن رغم انفسابی الدرداء» (علی‌رحیمی، ۱۳۸۷: ۶۲). ابوسعید در زندگی خویش این توفیق را داشته که از به کار بردن ضمیر (من) اجتناب کند و به جای (من) از (ایشان) استفاده کرده است.

«بدانک پدر شیخ ما، قدس‌الله روحه‌العزیز، هرگز خویشتن را ((من)) و ((ما)) نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است گفته-ست: ((ایشان، چنین گفته‌اند و چنین کرده‌اند)) (محمدبن منور، پیشین: ۱۵). در رفتارها و گفتارهای اخلاقی شیخ حکایاتی است که نشان می‌دهد که نه تنها در زمینه کاربرد اخلاق، خود را مقید کرده بلکه هدایت اخلاقی جامعه را وظیفه خود می‌دانسته است. کاربردی کردن اخلاق را به عارفان نامدار و نزدیک‌ترین دوستان خود با سخنان گزنده و هشدار دهنده‌ای یادآور می‌شده است. مثل داستان شیخ بو عبدالله باکو که یک روز در مجلس شیخ بی‌خویش و خواه‌وار نشسته بود. شیخ به یک کس سخنی نیکو بگفت.

آن کس شیخ را گفت «خدایت در بهشت کناد» شیخ گفت « نباید ما را، بهشت نباید با مشت‌های لنگ و لوک و درویش. در آنجا جز شلان و کوران و ضعیفان نباشند. ما را دوزخ باید، چشمه درو، فرعون درو و هامان در او و (خواجه در او) و اشارت به بوعبدالله کرد و (ما) در او و اشاره به خود کرد». شیخ دانست که اشتباهی انجام داده رفت و استغفار کرد و بعد از آن هرگز چنان ننشست. « در روان‌شناسی رفتار بوسعید، سرانجام، به نقطه‌ای می‌رسیم که وی همه مشکلات خود و مریدان خویش را از آن طریق حل می‌کرده‌است و آن مسأله اخلاص است. این اخلاص که بوسعید شرک را در برابر آن قرار می‌دهد در نظر دیگران با «ریا» متقابل است.» (محمدبن منور، پیشین: ۸۶).

۵. فضایل اخلاقی

۵-۱. **اخلاص:** ضد ریا، اخلاص است و آن عبارت است از این‌که انسان قصد و نیت خود را از غیر خدا پاک و خالص کند. پس هرکس طاعتی به جا آورد که در آن قصد قربت داشته باشد و آن را با غرض دنیایی بیامیزد، غیر خالص بوده و اخلاصی نداشته است. رسول اکرم (ص) فرمود: «اخلاص این است که بگویی پروردگار من الله است و چنان که فرمانت داده استوار بمانی و برای خداوند عمل کنی و دوست نداشته باشی که تو را به خاطر آن بستانند و هواپرست نفس خود نباشی و به جز خداوند را عبادت نکنی و در عبادت همان‌طور که دستور فرموده استقامت ورزی» (نوری، پیشین: ۲۵۳). حضرت علی (ع) شرط رستگار شدن انسان را با اخلاص بودن او معرفی می‌کند: «إِنْ تُخْلِصَ تَفْزَ»؛ اگر با اخلاص شوی، رستگار خواهی شد. (فرهادیان، ۱۳۹۰: ۱۶۹). بوسعید مشکلات خود و مریدان خود را از طریق اخلاص حل می‌کرده است. و از همین نقطه اخلاص و مبارزه با ریا است که او به حل مشکلات روحی انسان می‌پردازد.

«شیخ ما گفت: ((در دلی که از حق سربازی نیست و با حقش رازی نیست و از کلام حقش سماعی نیست از آن است که در آن اخلاصی نیست و هر که را اخلاص نیست وی را به هیچ روی خلاصی نیست)) (محمدبن منور، پیشین: ۲۹۲). پس گفت: «أَطْلُبُوا الْإِخْلَاصَ فَإِنَّ فِي الْإِخْلَاصِ خَلَاصَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَذَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَا مَعَاذُ أَخْلِصْ دِينَكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ» (همانجا).

«شیخ ما گفت: ((هر که به نفس زنده است به مرگ بمیرد و هر که به اخلاص زنده است و به صدق هرگز بنمیرد از سرایی به سرایی نقل کند.)) (همان، ۲۹۳).

۵-۲. **تواضع:** مفهوم تواضع آن است که «انسان در مقایسه با دیگران برای خویش امتیاز و برتری قائل نشود. وجود چنین حالتی در فرد باعث می‌شود که دیگران را بزرگ و گرامی بداند.» (فهیم‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۳۳). خواجه نصیرالدین توسی در این باره می‌گوید: «تواضع آن بود که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه از او نازل‌تر باشند» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳). در آیه ۲۴ سوره اسراء چنین آمده است: «اخفض لهما جناح الذل من الرحمه...» «بر آنان بال فروتنی مهرآمیز بگستر...». درویشی بوده در نیشابور، او را حمزه التراب گفتندی، روزی به شیخ رقعته‌ای نبشت و بر سر رقعته تواضع را بنوشت که «تُرَابٌ قَدَمِهِ» شیخ ما بر ظهر رقعته نوشت جواب آن این یک بیت و بدو فرستاد:

چون خاک شدی خاک تو را خاک شدم / چون خاک تو را خاک شدم، پاک شدم

(محمدبن منور، پیشین: ۲۰۲)

شیخ نیکوترین لباسی را که مناسب پوشش بنده می‌داند تواضع قلمداد می‌کند. همچنین شیخ یاران خود را نصیحت می‌کرد اگر فردا از شما پرسیدند شما کی هستید؟ شما در جواب بگویید سر جنبانان سخن کسان تویم و نیز بگویید که ما کهتران هستیم و مهتران ما در پیش هستند زیرا جواب کهتر بر مهتر بود:

«شیخ ما گفت: صحبت را شرط‌هاست. نیکوترین لباسی که بنده پوشد لباس تواضع است و هیچ پیرایه‌ای بنده را نیکوتر از پیرایه تواضع نیست. و هیچ چیز بنده را عزیز نگرداند مگر تواضع.» (همان، ۲۹۷).

«شیخ ما روزی سخن می‌گفت. گفت: سر درین سخن جنبانید تا روز قیامت از شما سؤال کنند که شما کیستید؟ گویند: سرجنبانان سخن کسان تویم تا به نقد نیک از شما بردارند.» (همان، ۳۰۳).

۵-۳. **یاری کردن ضعیفان:** از زیباترین خصلت‌هایی که بزرگان دین همه مردم را به آن دعوت فرموده، مهرورزی به ناتوان و یاری دادن به او در مشکلات، و قیام به امور زندگی اوست. پیامبر اسلام فرمود: «آگاه باشید، کسی که از مؤمنی گرفتاری و اندوهی

از گرفتاری‌های دنیایی را برطرف کند، خدا هفتاد و دو گرفتاری از گرفتاری‌های آخرت و هفتاد و دو گرفتاری از گرفتاری‌های دنیا را که آسان‌ترینش بیماری قولنج است از او برطرف کند.» (انصاریان، ۱۳۸۶: ۳۲۸). ابوسعید ضعیفان را در کارها یاری می‌داد و خدمت کردن به درویشان را به نفس خود واجب کرده بود. او همچنین در آخر عهد زندگیش هنگامی که یاران را وصیت می‌کرد به خدمت درویشان اشاره می‌کرد.

«پیوسته جاروبی برگرفته بودی و مساجد می‌رفتی. و ضعفا را بر کارها معونت می‌کردی. ... و در سرماهای سخت سرد به آب سرد غسل کردی و خدمت درویشان به نفس خود فرا کردی.» (محمدبن منور، پیشین: ۳۱).

«و در میان سخن بر زلفان شیخ رفته است که روزی با خود می‌گفتیم که علم و عمل و مراقبت حاصل آمد. اکنون غیبتی می‌باید از این همه. در نگرستیم. این معنی در هیچ نیافتیم مگر در خدمت درویشان که إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا دَلَّهُ عَلَى ذُلِّ نَفْسِهِ. پس به خدمت درویشان مشغول شدیم.» (همان، ۳۱).

«شیخ ما در آخر عهد در وصیت روی به جمع کرد و گفت: ((به خدمت درویشان مشغول باید بود و خدمت ایشان را میان در باید بست.))» (همان، ۳۳۸).

«شیخ ما قدس‌الله روحه‌العزیز هم درین مجلس روی به فرزند مهین خویش کرد، خواجه بوطاهر، و گفت: «یا باطاهر برخیز» خواجه بوطاهر بر پای خاست. شیخ جامه او بگرفت و به خویشتن کشید. گفت: «ترا و فرزندان ترا بر خدمت درویشان وقف کردیم.» این نصیحت ما گوش دار.» (همان، ۳۴۳).

۴-۵. شکر: شکر از واژه‌های پر استعمال در قرآن کریم است. سفارش زیاد قرآن به شکر به معنای نیازمندی خدا به سپاس نیست، بلکه برای اثبات آثار و لوازمی است که با شکرگزاری خداوند می‌توان به آن‌ها دست یافت.

«حسن مؤدب گفت: روزی شیخ در راه اسب می‌راند و با خویشتن می‌گفت: «پیرم و ضعیفم و بی‌طاقت، فضل کن و درگذار» تا شیخ این کلمه بگفت، اسب شیخ خطا کرد و به سر در آمد. شیخ از اسب بیفتاد، اما هیچ خلل نبود و جای افکار نبود. چون بیفتاد گفت: «الحمدلله که از اسب فرو افتادنی، پس پشت کردیم^{۳۴} و سجده شکر کرد.» (همان: ۱۵۸).

«روزی شیخ در نیشابور به محله‌ای فرو می‌شد ناگاه زنی پاره‌ای خاکستر از بام بینداخت. از آن خاکستر بعضی به جامه شیخ رسید. شیخ فارغ بود و هیچ متأثر نگشت. جمع در اضطراب آمدند و خواستند که حرکتی کنند. شیخ ما گفت: آرام گیرید، کسی که مستوجب آتش بود به خاکستر بازو قناعت کنند، بسیار شکر واجب آید.» (همان، ۲۰۹).

۵-۵. صبر: صبر ضدّ جزع و بی‌تابی است و آن عبارت است «از ثبات و آرامش نفس در هنگام سختی‌ها و بلاها و مقاومت و پایداری در برابر آن‌ها به طوری که از شادی و آرامشی که پیش از آن داشت بیرون نرود و زبان خود را به شکایت نگشاید و با اعضای خود حرکات ناهنجار انجام ندهد.» (نوری، پیشین: ۳۴۶). شیخ ابوسعید، کسانی را که آرزوی قربت و هم‌نشینی پادشاه (خداوند) می‌کنند به صبر و ثبات نصیحت می‌کند و معتقد است که این رنج‌ها و مشقت‌ها را با روی تازه و طبع خوش فرا بگیرد:

«کسی قصد خدمت پادشاهی کند و آرزوی قربت و هم‌نشینی و صاحب‌سری آن پادشاه در دل او متمکن گردد. هر آینه تا بدان مرتبه رسد، انواع مشقت‌ها تحمل باید کرد و بر آن درگاه رنج‌ها و بلاها باید دید و گرسنگی‌ها و سرما و گرمای سفر و حضر کشید و از کس و ناکس ایذاها و جفاها شنید و برین همه صبر باید کرد و ثبات نمود و این مشقت‌ها و رنج‌ها به روی تازه و طبع خوش فرا ستد.» (محمدبن منور، پیشین: ۳۷).

شیخ سرانجام صبر و ثبات را روی نمودن راحتی و لذت بیان می‌کند:

«اکنون، آن همه خدمت‌های سخت و خطرهای جان در باقی شد. اکنون همه کرامت و قربت و آسایش بود و انواع راحت و لذت روی نماید.» (همانجا).

۵-۶. وفا: یکی از ارزش‌های اخلاق اسلامی در قرآن و فاست. وفا بیش‌تر همراه با قید عهد (پیمان) ذکر می‌شود. در آیه ۳۴ سوره اسراء می‌خوانیم: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ به عهد خود وفا کنید؛ زیرا در مورد عهد سؤال خواهد شد. (فرهادیان، پیشین: ۸۹).

۳۴ - شکر خدا که حادثه از اسب افتادن را پشت سر گذاشتیم.

«بوعلی فارمدی گفت که وقتی از میهنه می‌آمدیم به نزدیک کوهی رسیدیم. ماری بزرگ پدید آمد. ما جمله بترسیدیم و بگریختیم. و شیخ همچنان بر اسب می‌بود. آن مار بیامد و در دست و پای اسب شیخ می‌گشت ... شیخ گفت: رنجت رسید باز گرد. جمع با پیش شیخ آمدند و گفتند: ای شیخ این چه بود؟ گفت: چند سال ما را با وی صحبت بوده است در این کوه و گشایش‌ها دیده‌ایم از یکدیگر. اکنون خبر یافت که ما گذر می‌کنیم آمده بود تا عهد تازه کند و *إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ*» (محمدبن منور، پیشین: ۱۸۳).

۵-۷. بخشش و احسان: احسان از مفاهیم اخلاق اسلامی در قرآن است. این واژه در قرآن صفت برای خدا، انبیا و مؤمنان قرار گرفته است. وجود آیات متعدد در این زمینه، اهمیت آن را می‌رساند و انسان را به نیکوکاری تشویق می‌کند. «روزی شیخ در متواضا بود. چون به استبرا مشغول گشت، حسن مؤدب را آواز داد که «بیا این جامه از سر ما برآور و درویشان را شیرینی ساز.» حسن برفت و گفت: ای شیخ! اگر توقف کردی تا از وضو ساختن فارغ گشتی و بیرون آمدی چه بودی؟ شیخ گفت: نباید که شیطان راه بزندا بدین دقیقه بدو نمود که چون خاطری رحمانی در آمد در تمشیت چیزی در آن تعجیل باید کرد. (همان: ۱۹۱).

«یک روز شیخ در خانقاه نشسته بود. دخترکی علوی به نزدیک شیخ درآمد. شیخ گفت: این پوشیده از فرزندان پیغامبر ماست... اکنون برهان دعوی خویش بنمایید که در دوستی جد او می‌کنید به نیکویی کردن با زین فرزند او و با فرزندان و ذریت او. پس جامه از سر برکشید و بدان دخترک داد و آن جمع که آنجا حاضر بودند جمله موافقت کردند و آن دخترک را بسیار چیز حاصل شد. (همان: ۲۶۹).

۵-۸. عدالت و مساوات: عدل در قرآن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آیات و احادیث زیادی بر لزوم رعایت عدالت وجود دارد. امام علی (ع) می‌فرماید: «*فِي الْعَدْلِ إِصْلَاحُ الْبَرِيَّةِ*»؛ اصلاح امور مردم در عدالت است (فرهادیان، پیشین: ۱۵۳). بنابراین رعایت عدالت از اساسی‌ترین و مؤثرترین واژه‌های تربیتی است.

«بوعبدالله باکو یک روز پیش شیخ آمد و گفت: چند چیز است که ما از شیخ می‌بینیم که پیران ما آن نکرده‌اند. گفت: خواجه بگوید تا آن چه چیز است. گفت: یکی آن است که جوانان را در بر پیران می‌نشانی و خردان را در کارها با بزرگان برابر می‌داری و در تفرقه میان بزرگ و خرد هیچ فرق نمی‌کنی... شیخ گفت: هیچ کس از ایشان در چشم ما خرد نیست و هر که در طریقت قدم نهاد اگرچه جوان باشد نظر پیر چنان باید کرد که آنچه به هفتاد سال به ما بداده‌اند روا بود که به روزی بدو دهند. چون اعتقاد چنین باشد هیچ کس در چشم خرد ننماید (میهنی، پیشین: ۲۰۷).

۵-۹. دعا و ثنا در مقابل دشنام و قبول عذر مجرم: منشأ فحش و ناسزا و دشنام خباثت و پستی انسان است. نبی اکرم (ص) می‌فرماید: «از فحش بر حذر باشید زیرا خدای تعالی ناسزا و بدگویی را دوست ندارد.» (شبر، ۱۳۸۹: ۲۲۸). امام علی (ع) نیز می‌فرماید: هرگاه بر دشمنت مسلط شدی، گذشت از او را شکرانه این نعمت قرار ده (فرهادیان، پیشین: ۱۰۱). «... و در برابر هر جفای خدمتی کرد و هر دشنامی را ده دعا و ثنا بگفت تا وقتی که بدان مرتبه بزرگ و آن منصب رفیع رسد.» (محمدبن منور، پیشین: ۳۷).

« شیخ ما گفت: رسول (ص) گفت: *مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْ مُتَنَصِّلٍ صَادِقاً كَانَ أَوْ كَاذِباً لَمْ يَرِدْ عَلَى الْحَوْضِ* هر که قبول نکند عذر مجرمی، راست یا دروغ، از حوض من آب نخورد.» (همان، ۲۴۷).

۵-۱۰. اخلاق نیک: دین اسلام همواره پیروان خود را به حُسن خلق و نرم‌خویی و ملایمت در گفتار و رفتار فراخوانده و از درستی و تندخویی بازداشته است؛ چون این آموزه یکی از مهم‌ترین عوامل قدرت، موفقیت و پیروزی انسان در زندگی است از آن روی خدای مهربان پیامبران و سفیران خود را از میان انسان‌های مهربان و خوش اخلاق برگزیده تا بهتر و آسان‌تر در قلب‌ها نفوذ کنند و آنان را به سوی معرفت الهی رهنمون باشند. در آیه ۴ سوره قلم می‌خوانیم: «*وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ*» و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای. امام صادق (ع) می‌فرماید: اخلاق نیک روزی را زیاد می‌کند. (فرهادیان، پیشین: ۴۵).

« شیخ ما گفت: بوجعفر قاینی گوید: از پدر خویش شنیدم گفتا مردان به چهار چیز فخر کردند لکن تأویل نشناختند. به حسب و غنا و علم و ورع؛ پنداشتند که حسب مرد شرف است و خود حسب خُلق نیکوست، چنانکه پیامبر (ص) می‌گوید: *حَسَبُ الرَّجُلِ خُلُقُهُ*؛ حسب مرد خُلق اوست.» (محمدبن منور، پیشین: ۲۴۸).

۵-۱۱. **توبه:** توبه پاک ساختن دل از گناه و بازداشتن از دوری درگاه الهی به نزدیکی است. (نوری، ۱۳۸۷، پیشین: ۲۷۳). خداوند متعال در آیه ۳۱ سوره نور می‌فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای مؤمنان همگی به سوی خدا توبه کنید، شاید رستگار شوید. (همان: ۲۷۴).

ریاضت‌ها که ابوسعید کشیده بود چون تأیید و توفیق خداوند در آن‌ها بود و شیخ می‌پنداشت که همه این کارها را خود انجام می‌داد چون فضل خدا آشکار گشت، توبه کرد و آن ریاضت‌ها را توفیق و فضل خدا دانست.

«و آن موفقه، مادر بوطاهر، را گفتیم تا به رشته‌ای انگشت پای ما به میخی باز بست. و در خانه بر ما بست. و ما گفتیم «بار خدایا ما را ما نمی‌باید ما را از ما نجات ده.» ختمی ابتدا کردیم چون بدین آیت رسیدیم که (فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) خون از چشم‌های ما بیرون آمد. و نیز از خود خبر نداشتیم. پس کارها بدل گشت. و از این جنس ریاضت‌ها، که از آن عبارت نتوان کرد، بر ما گذر کرد و در آن تأییدها و توفیق‌ها بود از حق تعالی و لیکن می‌پنداشتیم که آن ما می‌کنیم. فضل او آشکار گشت و به ما نمود که نه چنان است. آن همه توفیق حق بود و فضل او. از آن توبه کردیم و بدانستیم که آن همه پندار بوده است.» (محمدبن منور، پیشین: ۳۴).

همچنین شیخ توبه‌ای را حقیقی می‌داند که در نتیجه آن خواهش‌های نفسانی در وی فرو شکسته بود:

«شیخ ما را گفتند: ((یکی توبه کرده بود بشکست.)) شیخ ما گفت: ((اگر توبه او را بشکسته بودی او هرگز توبه بنشکستی)) (همان: ۲۸۴).

۵-۱۲. **ذکر، تنها وسیله قرب به خدا:** حقیقت ذکر عبارت است از توجه قلبی انسان به ساحت قدس پروردگار. (سادات، ۱۳۸۱: ۴۸). خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خَيْفَةً وَ ذُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ» ((پروردگار خویش را به تضرع و بیم و با صدای غیر بلند در بامدادان و شامگاهان یاد کن و از غفلت‌زدگان مباش، زیرا کسانی که نزد پروردگار تواند از بندگی وی سرپیچی نکنند و تسبیح او گویند و سجده او نمایند.)) (همان، ۴۸).

در اسرارالتوحید می‌خوانیم شیخ ابوسعید در کل احوال به ذکر خدا می‌پرداخت و موقع انجام این کار در گوشش پنبه فرو می‌کرد تا هیچ آوازی نشنود:

«در صومعه خویش در میان دیوار، به مقدار بالا و پهنای خویش، جایگاهی ساخت و دری بر وی نهاد. و چون در آنجا شدی در سرای و در آن خانه و در آن موضع جمله بیستی. و به ذکر مشغول بودی. و گوش‌های خویش به پنبه سخت کردی تا هیچ آواز نشنودی که خاطر او ببشولد، و همت او جمع بماند.» (محمدبن منور، پیشین: ۲۷).

«و بیشتر شب‌ها در میان آن درخت شدی، که بر در مشهد مقدس است، و خویشتن بر شاخی از آن درخت افکندی، و به ذکر مشغول بودی در کل احوال.» (همان: ۳۱).

((شیخ ما گفت: ((الذکر نسیان ماسواه.)) (همان: ۲۸۵). یعنی یاد، فراموشی جز اوست.

۶. رذایل اخلاقی

۶-۱. **تکبر:** یکی از واژه‌های منفی اخلاقی که مبین روابط غیر اخلاقی افراد است کبر هست. کبر در لغت عبارت از آن است که «انسان خود را بزرگ‌تر از دیگران بداند و نگاه حقارت به ایشان کند.» (فهیم‌نیا، پیشین: ۳۵۶). کسی که از احوال درونی و صفات و امیال ناموزون خود بی‌خبر است، هیچ‌کس را کامل‌تر از خود نمی‌شناسد و راهنمایی‌های صادقانه کسی را در حق خود نمی‌پذیرد و در نتیجه همواره دستخوش غرور و تکبر است. حال آن‌که انسان هرچه بهتر و کامل‌تر خود را بشناسد و بر ضعف‌ها و نقص‌های خود واقف شود، همین وقوف بر عیب‌ها او را خاضع‌تر و افتاده‌تر می‌کند و آن سدّ عظیم خودبینی و خودپسندی را در هم می‌شکند و نوعی خضوع طبیعی به دنبال می‌آورد. در روایت‌های اسلامی نیز در باره این ویژگی ناپسند سخنان فراوانی دیده می‌شود. پیامبر در حدیثی می‌فرماید: «دورترین افراد شما به من در قیامت، متکبران هستند.» (حبیب‌اللهی، ۱۳۸۷: ۴۰). حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید: «شرُّ الامور الرضا عن انفس» بدترین کارها خشنودی از خود است. (سادات، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

بوسعید در سراسر عمر خویش، حتی یک بار کلمهٔ ((من)) را به کار نبرده است و در مکالمات روزمره از خود به ((ایشان)) تعبیر می‌کرده است و این ((ایشان)) او از غیبتِ ((من)) و دوری از عوارضِ ((نفس)) خبر می‌دهد و گویا حتی در محاورات خویش در زبان عربی نیز از ضمیر متکلم وحده یعنی ((انا)) پرهیز داشته و ((هم)) را به جای آن به کار می‌برده است:

«بدانک پدرشیخ ما، قدس الله روحه العزیز، هرگز خویشتن را ((من)) و ((ما)) نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است گفته است: ((ایشان، چنین گفته‌اند و چنین کرده‌اند.» (محمدبن منور، پیشین: ۱۵).

«شیخ ما گفت: ... هیچ آفت بنده را در راه از تکبر بتر نیست. تکبر سرفرازی بود و منی کردن چنانک ابلیس گفت (انا خیر منة) به یک منی طاعت چند هزار ساله عمل او ناچیز شد... پس هر که با خداوند در برابر آید و منازعت کند و تکبر نماید گردنش فرو شکنند و قهرش کنند.» (همان: ۲۹۷).

«شیخ ما گفت: ای مسلمانان تا کی از من و من، شرم دارید. مکنید چیزی که در قیامت نتوانید گفت اینجا مگویید که آن بر شما وبال باشد. این منیت دمار از خلق برآورد. این منیت درخت لعنت است.» (همان: ۳۰۴).

۲-۶ اسراف: یکی از مفاهیمی که بیان‌گر رابطهٔ سلبی و منفی است اسراف هست. در تعریف لغوی اسراف آمده است: «تجاوز انسان بیش از حد در هر فعلی» (فهیم‌نیا، پیشین: ۳۹۰). عجیب است با وجود این همه آیات و احادیثی که انسان را از اسراف منع می‌کند در اسرارالتوحید مکرر می‌بینیم که ابوسعید تکلف‌های بسیار از خود نشان می‌دهد و مکرر اسراف می‌کند و مورد اعتراض برخی نیز واقع می‌شود:

«شیخ ما پیوسته بر سر منبر بیت می‌گفتی و دعوت‌های باتکلف می‌کردی چنانک هزار دینار و زیادت در یک دعوت خرج می‌کرد.» (محمدبن منور، پیشین: ۶۸).

«شیخ گفت: یا حسن این (دو صره که در هر یک پانصد دینار نیشابوری بود) را بردار و گاو و گوسفند خر. گاو هر سه ساز و گوسفندان زیربای مزعفر معطر ساز و لوزینهٔ بسیار بساز و هزار شمع بروز برافروز و عود و گلاب بسیار بیار... یکی از منکران شیخ ما مگر با خود اندیشه کرده بود که این چه اسراف است که این مرد می‌کند و این هزار شمع برافروخته اسراف باشد. شیخ گفت: ای جوانمرد! انکار و داوری از سینه بیرون کن که هر چه در حق حق کنی هیچ اسراف نبود و اگر دانگی در حق نفس خود بکار بری اسراف بود.» (همان، ۹۸).

«بازرگانی شیخ را تنگی عود آورد و هزار دینار نیشابوری. شیخ بفرمود آن تنگ عود در تنوره نهادند بیکبار و می‌سوختند تا همسایگان را از بوی این نصیبی بود. و شمع بسیار بفرمود تا به روز درگرفتند. محتسبی گفت: ... این چیست که تو می‌کنی؟ این اسراف است شمع بروز در گرفتن و تنگی عود بیکبار در تنوره بسوختن این کی کرده است؟ این روا نیست در شرع. شیخ گفت: برو آن شمع‌ها بنشان. محتسب فرا رفت و پفی در آن شمع داد. آتش در روی و موی محتسب افتاد و بیشتر بسوخت. شیخ گفت:

هر آن شمع‌ی که ایزد برافروزد کسی کش پف کند سبیلت بسوزد (همان: ۱۰۳-۱۰۴)

۳-۶ طمع: عبارت است از توقع بی‌جا داشتن در اموال مردم که این کار از شاخه‌های دنیا دوستی است و جزء رذیلت‌های کشنده است. رسول اکرم در این مورد فرمود: «إِيَّاكَ وَ الطَّمَعُ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ» «برحذر باشید از طمع ورزیدن؛ زیرا طمع فقر حاضر است.» (نوری، پیشین: ۱۶۰).

«شیخ ما گفت روزی بوالقسم بشر یاسین ما را گفت: یا باسعید! جهد کن تا طمع از معامله بیرون کنی که اخلاص با طمع گرد نیاید و عمل با طمع مزدوری بود و با اخلاص بندگی بود.» (محمدبن منور، پیشین: ۱۹-۱۸).

«شیخ ما گفت: طمع از کار بیرون باید کرد. اگر خواهی که عمل بر تو سبک گردد در عمل بی‌طمع باید بود. پس گفت:

کمال دوستی آمد ز دوست بی‌طمعی چه قیمت آرد آن چیز کش بها باشد

عطا دهنده تو را بهتر از عطا به یقین عطا چه باشد چون عین کیمیا باشد» (همان: ۳۱۳).

۴-۶ دل بستگی به دنیا: یکی از مهم‌ترین و از جمله رکن‌های دعوت‌های قرآنی دعوت انسان‌ها به آخرت خواهی و پرهیز دادن آن‌ها از دنیا خواهی و دل بسته شدن آن‌ها به دنیا است. برای نمونه در آیهٔ ۵ سورهٔ فاطر چنین می‌خوانیم: «ای مردم! همانا وعدهٔ خدا حق است. زنهار که این زندگی دنیا شما را فریب ندهد و زنهار تا شیطان فریبنده شما را دربارهٔ خدا نفریبد.» اگر انسان به دنبال لذت‌های ظاهری امروزی باشد و امکانات این دنیا را جهت رسیدن به اهداف آخرتی استفاده نکند، مذموم است. پیامبر اکرم

(ص) فرمود: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ» (دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است) (نوری، پیشین: ۱۴۶). ابوسعید دلی را که در آن دوستی دنیا است پراکنده می‌داند:

«شیخ ما گفت: هر دلی که درو دوستی دنیا بود، آن دل پراکنده بود و دل پراکنده نه سود را شاید نه زیان را»

«شیخ ما گفت: پراکندگی دل از دوستی دنیا بود و تا دوستی دنیا هم ره بود هرگز دل جمع نگردد که رسول گفت صلعم: حُبُّ الدنیا رأسُ كُلِّ حَظِيئَةٍ. دوستی دنیا سر همه خطاهاست» (محمدبن منور، پیشین: ۳۱۱).

۵-۶. آزرده دل مردم: واپسین سخن شیخ به مریدان و فرزندان خود این بود که دل مردم را آزرده نکنید:

«و بازپسین سخن که شیخ ما با فرزندان و مریدان گفت این بود که گفت: ((گوش باز دارید تا ایمان‌گاه خلقان بزبان نیارید.)) (همان: ۳۴۷).

نتیجه‌گیری

موضوع اخلاق یکی از کهن‌ترین درون‌مایه‌های ادبیات در ایران است. این واژه نسبتاً کوچک از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه بوده است و به خوبی می‌دانیم که در قرآن کریم نیز بسیار از آن یاد شده و مردم به نیکوکاری و خوش‌رفتاری با یکدیگر سفارش شده‌اند. با مطالعه زندگی و سیره پیامبران الهی و امامان معصوم نیز به این نتیجه می‌رسیم که خوش اخلاقی مهم‌ترین بعد زندگی آنها بوده است. شیخ ابوسعید برای مایه افتخار است و شایسته است که به مفاهیم و مبانی اندیشه او نزدیک شویم تا با استخراج این معانی و بهره‌مندی از چشمه‌های زلال اندیشه وجود تشنه خود را سیراب کنیم. ایشان مسئله اخلاق را که یکی از اصلی‌ترین مشکل جوامع انسانی است در می‌یابد و به اندازه توان خود تلاش می‌کند تا ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بر جامعه حاکم شود. بدین سبب در اقوال و سخنان خود در هر فرصت مناسبی مفاهیم و اندیشه‌های اخلاقی را مطرح می‌کند و انسان را به آراسته شدن به فضایل و دوری کردن از رذایل اخلاقی تشویق می‌کند. با بررسی اندیشه‌های اخلاقی ابوسعید متوجه می‌شویم که در قسمت فضایل اخلاقی، مباحثی از قبیل اخلاص، یاری کردن ضعیفان و تواضع جامع‌تر و گسترده‌تر نسبت به سایر مباحث اخلاقی مورد بحث قرار گرفته است؛ علی‌الخصوص مسأله اخلاص که وی بسیاری از مشکلات روحی خود و مریدان خویش را از آن طریق حل می‌کرده است و معتقد بود وقتی اخلاص در کسی حاصل شد او در کمال آزادی است زیرا دیگر کشش‌های نفس نمی‌تواند در وجود او راه پیدا کند. از همین نقطه اخلاص و مبارزه با ریا است که او به حل مشکل روحی انسان می‌پردازد و اعتقادش بر این بود که همه رنج‌ها و سختی‌هایی که انسان تحمل می‌کند نتیجه خودخواهی اوست. در باب رذایل اخلاقی نیز او مسئله تکبر را آفت راه سیر و سلوک صوفیان می‌داند و منیت را درخت لعنت معرفی می‌کند. او بزرگترین دشمن انسان را همین حس خودخواهی و رغبت و توجه به نفس می‌داند و اعتقاد دارد که طاغوت و دشمن هر کس نفس اوست. در کل، با مطالعه سخنان شیخ ابوسعید در می‌یابیم که تکیه و تأکید بر اخلاص و از سوی دیگر ستیزه با خودخواهی، تکبر و نفس اصلی‌ترین محور آموزش‌های او محسوب می‌شوند و همین توجه و اهتمام ایشان به این مقوله‌ها سبب شده است که یکی از انسان دوست‌ترین چهره‌های فرهنگ ایران و اسلام باشد. نکته آخر را هم متذکر می‌شویم مبنی بر این که این آموزش‌ها به هیچ وجه به معنی نفی زندگی و لذات طبیعی حیات نیست بلکه به معنی تحت فرمان درآوردن نفس است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۸۱). تهذیب الاخلاق، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
۳. امید، مسعود. (۱۳۸۱). درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران، تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز
۴. انصاریان، حسین. (۱۳۸۶). زیبایی‌های اخلاق، چاپ سوم، قم: دارالعرفان.
۵. حبیب‌اللهی، حمید رضا. (۱۳۸۷). هشدارها و تحذیرهای قرآنی، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۶. سادات، محمدعلی. (۱۳۸۱). اخلاق اسلامی، چاپ اول، تهران: سمت.
۷. شبر، عبدالله. (۱۳۸۹). اخلاق، ترجمه محمدرضا جباران، چاپ پانزدهم، قم: انتشارات هجرت.

۸. طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۳). *اخلاق ناصری*، به تنقیح و تصحیح مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
۹. علی‌رحیمی، رحمت‌الله. (۱۳۸۷). *گوهر اخلاق*، چاپ اول، تهران: پرشکوه.
۱۰. فرهادیان، رضا. (۱۳۹۰). *چگونه زیستن*، چاپ دوم، قم: مسجد مقدس جمکران.
۱۱. فهیم‌نیا، محمد حسین. (۱۳۸۹). *مبانی و مفاهیم اخلاق اسلامی در قرآن*، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۳. فیض کاشانی، محسن. (۱۳۶۵). *اخلاق حسنه*، ترجمه محمد باقر ساعد خراسانی، انتشارات پیام آزادی.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۹). *اخلاق در قرآن*، چاپ ششم، قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب، دوره سه جلدی.
۱۴. میهنی، محمد بن منور. (۱۳۷۱). *اسرار التوحید*، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: آگاه.
۱۵. نراقی، احمد. (۱۳۸۷). *معراج السعاده*، چاپ اول، قم: آیین دانش.
۱۶. نوری، محمدرحیم. (۱۳۸۷). *مبانی اخلاق*، چاپ دوم، تهران: خورشید باران.

